هفت نکته دربارهٔ نبوّت و امامت

حجّت الاسلام هادی مروی*

چکیده: نگارنده از چند دیدگاه در باب نبوّت و امامت سخن می‌گوید: نارسایی بشر در کسب فیض الهی؛ مستقلّات عقلیّه مبنای قبول دین؛ تفاوت درجات انسانها؛ برهان امکان اشرف؛ عبودیّت کامل و عبد کامل. پیوند میان عقل و نقل در این گفتار، قابل توجّه است. این گفتار، برگرفته از درس گفتارهای شیخ محمود حلبی خراسانی در سال ۱۳۸۳ قمری است.

کلید واژه‌ها: نبوّت؛ امامت؛ مستقلّات عقلیّه؛ عبودیّت کامل؛ امکان اشرف؛ نبوّت و امامت ـ برهان‌های عقلی؛ حلبی، محمود؛ پیوند عقل و نقل.

اشاره

۱. از عالم زاهد مرحوم حجّت الاسلام و المسلمین هادی مروی خراسانی، چند دفتر مخطوط به جای مانده که بعضی از آنها تقریرات منابر واعظ دانشمند مرحوم

---

*. عالم و محقّق فقید، حوزهٔ علمیّهٔ تهران.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

حجّت السلام و المسلمین شیخ محمود تولّایی خراسانی (حلبی) است.[1] مرحوم مروی در زمان حیات خود، بارها ضمن تشویق دست‌اندرکاران فصلنامهٔ سفینه اظهار امیدواری می‌کرد که فرصتی برای انتشار آثار مخطوط خود ـ از جمله دفاتر یادشده ـ پیدا کند؛ ولی با رحلت ناگهانی او، این کار انجام نشد. پس از آن، خانوادهٔ ایشان، این دفاتر را در اختیار ما نهادند. سلسله مقالاتی که در شماره‌های ۱۷ و ۲۱ و ۲۳ سفینه منتشر شد، بخشهایی از این دفاتر است که به شکل مکتوب درآمد و انتشار یافت.

۲. در پی استقبال گروهی از صاحب‌نظران حوزه و دانشگاه، اینک بخشی دیگر از آن دفاتر، با تحریر مکتوب منتشر می‌شود. این بخش، شامل هفت نکته در باب نبوّت و امامت است که سنخیّت و تشابه دارند؛ از آن رو که پیامبر و وصیّ او، حجّت منصوب خدایند و تمام مباحث مربوطه، از این جهت یکسان‌اند.

۳. این مباحث بر مبنای پیوند استوار میان عقل و نقل، سامان یافته است. البتّه ویژگی شفاهی و منبری مباحث و اقتضای فضا و مخاطبان چهل سال پیش (سال ۱۳۸۳ قمری که زمان ایراد مطالب است) به گونه‌ای است که گاهی مبانی عقلی و استدلالی در نهایت ایجاز بیان شده وگاه در میان مستندات نقلی (آیات و روایات مربوطه) فقط به دو سه مورد اکتفا شده است. این ایجاز طبعاً در شکل مکتوب مباحث نیز موجود است و تفصیل به منابع دیگر موکول است.

۴. بخشی از مباحث دیگر دفتر مخطوط و منتشرناشدهٔ مرحوم مروی ـ که نزدیک به نیمی از این دفتر را در بر می‌گیرد ـ مطالبی در باب مهدویّت است که به گفتار دیگری موکول می‌شود.

امید است صاحب نظران، ما را از نظرهای خود در باب این گفتار، محروم نسازند.

۱. شرح حال مختصر این دو عالم بزرگوار، در سفینهٔ شمارهٔ ۱۷ آمده است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

۱. نارسایی بشر در کسب فیض الهی

بشر در کسب فیض الهی نارسایی دارد. این نارسایی را چند گروه از آفریدگان گواهی داده‌اند:

اوّل، ملائک که به خداوند متعال عرضه داشتند: ﴿**أتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء**﴾. (بقره (۲) / ۳۰) زمانی که خداوند به آنها فرمود: ﴿**إنّي جاعل في الأرض خليفة**﴾ (بقره (۲) / ۳۰)، آنها بشر را به عنوان مفسد و خونریز معرّفی کردند. به راستی، اگر فرزندان صالح حضرت آدم ابوالبشر، مانند پیامبران و امامان نبودند، حق با ملائکه بود. حدّاکثر جنایت گرگها دریدنِ چند گوسفند است؛ امّا انسانها یکدیگر را بمباران می‌کنند و جمعیّت انبوهی را در یک لحظه می‌کشند. لذا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**أولئك كالأنعام بل هم أضلّ**﴾. (اعراف (۷) / ۱۷۹) لطف الهی به بشر، به تصدّق نیکان آنهاست. باغبان به خاطر گلها، علف هرزها را نیز آبیاری می‌کند و زنبورها و پشه‌های باغ نیز، از هوای باغ بهره می‌برند. بدین روی، اگر نیکان و پاکان در میان بشر نبودند، سخن ملائک درست بود.

دوم، حیوانات که یکی از آنها (مورچه) سخنی به حضرت سلیمان علیه‌السلام گفت. زمانی که حضرت سلیمان با لشکریان می‌رفت، یکی از مورچه‌ها ـ که نوعی سِمت دانشمندی و ریاست بر مورچه‌های دیگر داشت ـ به یاران خود گفت: ﴿**ادخلوا مساكنكم لايحطمنّكم سليمان و جنوده و هم لايشعرون**﴾. (نمل (۲۷) / ۱۸).

امام علیه‌السلام فرمود: حضرت سلیمان، مورچه را احضار کرد و پرسید: چرا این سخن را گفتی؟ مگر آزاری از من و لشکریانم به تو رسیده بود؟ مور پاسخ منفی داد. حضرت سلیمان فرمود: پس چرا چنان گفتی؟ گفت: دیدم که اگر مورها جاه و جلال سربازان شما را ببینند، به کفران نعمت می‌افتند. بدین جهت، خواستم به درون لانه‌هایشان بروند. (حویزی، ج ۴، ص ۸۲)

سخن مور دربارهٔ انسانها کاملاً صادق است. انسان به محض دیدن کسی که فکر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

می‌کند بیش از او امکانات دارد، به ناسپاسی می‌افتد. توغّل در مادّیّات، انسان را از امور روحی و معنوی بازمی‌دارد و دور می‌سازد.

این دوگروه شاهد، یکی فراتر و دیگری فروتراز انسان، دربارهٔ او چنین شهادت داده‌اند. دلخوشی به علوم بشری، ما را از درک حقایق معنوی دور می‌سازد. در عین بهره‌گیری از این دانشها، نباید به آنها دل بست و وابسته بود. مولوی می‌گوید:

این همه علم بنایِ آخور است — که عمادِ بودِ گاو و اشتر است
بهر اِستبقای حیوان، چند روز — نام او کردند این گیجان، رموز

یک مسافرت، جنبهٔ معنوی دارد و جنبهٔ مادّی. در جنبهٔ مادّی، چندان تفاوتی نیست میان طول سفر که یک ماه باشد یا یک روز. تفاوت در جنبهٔ معنوی است که باید آن را دریافت.

به هر حال، جهل و عجز از ادراک حقایق را، بسیاری از دانشمندان بشری ـ چه شرقی و چه غربی، چه در زمانهای گذشته و چه در زمان حال ـ بارها، به زبانهای مختلف گفته‌اند.

بشر ـ تا آنجا که به دانش و تجربه و ادراک خودش مربوط می‌شود ـ به خودیِ خود، راهی به خروج از این نارسایی‌ها ندارد؛ مگر آنکه دستی الهی از آسمان، دست بشرِ زمینی را بگیرد و به اوج آسمان ببرد. آن دست الهی، سفیر و نمایندهٔ خدا در زمین است که گاهی پیامبر وگاهی امام است. این سفیران وحی، حقایقی با منشأ الهی را برای بشر می‌آورند که خاستگاه دانش او، فهم و درک محدود بشری است. بدین سان، امکان هدایتی برای او فراهم می‌آورند که منحصر به آنهاست.

۲. مستقلّات عقلیّه، مبنای قبول دین (۱)

مستقلّات عقلیّه اصولی بدیهی است که تمام عقلای عالم، اگر به حکم عقل گردن نهند، آن را می‌پذیرند؛ جدا از اینکه پیروکدام دین باشند، بلکه قبل از اینکه پیرو دین باشند. همچنین در زمینهٔ قبول مستقلّ عقلی، تفاوتی ندارد که پیروکدام

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

دین باشند.

مثلاً این دو اصل که «ظلم به دیگران بد است» و «شکر منعم لازم است»، صرف نظر از اینکه چه کارهایی را مصداق ظلم یا مصداق شکر بدانیم، مورد قبول تمام عقلاست و کسی که این اصل بدیهی را نپذیرد، با عقل بیگانه است. پس از این مقدّمه، می‌گوییم:

هر مذهبی که اصول آن مطابق با مستقلّات عقلیّه باشد، آن مذهب قابل قبول است؛ و اگر مخالف مستقلّات عقلیّه شد، همان مخالفت دلیل بر بطلان آن مذهب است و نشان می دهد که آن آیین، ساختهٔ بشر است و از جانب خدا نیست.

دلیل این مدّعا آن است که عقل و پیامبر، دو حجّت و دو سفیر خدا بر مردم هستند: عقل، سفیر داخلی و پیامبر، سفیر خارجی است. عقلاً نمی توان پذیرفت که دو تن، فرستادگان یک فرستندهٔ حکیم باشند، ولی کلام آنها با یکدیگر متضادّ باشد. خدای حکیم میان دعوت عقل و پیامبران، مخالفتی قرار نداده است. پس آزمون صداقت یک مدّعی نبوت یا امامت، مطابقت اصول کلّی کلام او با مستقلّات و محکمات عقلیّه است.

عقل چیست؟ «عقل»، جوهری نوریّ الذات است که پیغمبران، همگان را به وسیلهٔ همان عقل متنبّه کرده‌اند. ما عقل را به خود عقل می‌یابیم و آثار و خواصّ آن می شناسیم. این جوهر نوریّ الذات، حقیقتی است که زشت را از زیبا و قبیح را از حَسَن تشخیص می دهد.

ما همه، روزی کودک بودیم و قُبح بعضی از کارها ـ مانند کشف عورت ـ را نمی‌فهمیدیم؛ امّا بعدها که بزرگ شدیم، این را فهمیدیم. این فهم، مبتنی بر عقل است که حدّ و رسم منطقی اصطلاحی برایش نمی‌توانیم بگوییم؛ گرچه همهٔ ما این نور را در خود می‌یابیم و می‌بینیم که افراد سفیه و ابله، آن را ندارند.

این نور عقل، حجّت خداست بر بشر که بر اساس آن، انسان مکلّف به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

تکلیفهایی عقلی می‌شود؛ و این قبل از زمان رسیدن او به تکلیف شرعی است. تکلیف شرعی موکول است به اینکه انسان به بلوغ شرعی برسد و مکلّف به تکلیف‌های عملی شود. امّا تکلیفهای عقلی، به تدریج که انسان واجد نور عقل می‌شود، عقلاً بر او واجب می‌شود. همان‌گونه که قبول نبوّت پیامبر و امامت امام، موکول به آزمون او بر مبنای عقل است، تکالیف عملی نیز بر اساس تکالیف عقلی است.

یکی از مستقلّات عقلی وجوب شکر مُنعم است. هر انسانی به حکم عقل، آن را می‌پذیرد و ترک آن را خلاف عقل می‌داند. این تکلیف عقلی، از زمانی که انسان واجد نور عقل می‌شود، عقلاً بر انسان واجب می‌شود.

یکی از مهم‌ترین مصادیق شکر منعم، شکر خداوند متعال است؛ زیرا نعمت او بر انسانها، قابل مقایسه با نعمت هیچ مُنعم دیگر نیست. امّا انسان که بر خدای خود احاطه ندارد و آداب حرمت‌گذاری به بارگاه جلالت الهی را نمی‌داند، چگونه باید خدای خود را شکرگزارد که آن عمل، اسائهٔ ادب به خدای بزرگ نباشد؟

در اینجاست که عقل (به عنوان رسول باطنی خدا) انسان را به رسول ظاهری خدا راهنمایی می‌کند و ضرورت نبوّت را (به عنوان راه ارتباط انسان با خدا) به او یادآور می‌شود. وظیفهٔ دیگر عقل، سنجش ادّعای مدّعیان نبوّت است، بر این اساس که این دو رسول الهی (عقل و پیامبر)، هماهنگی دارند؛ زیرا هر دو، فرستادهٔ خدای حکیم هستند.

پس از این مقدّمات می‌گوییم:

مهم‌ترین دینهای امروز، سه دین است: یهود، نصارا، اسلام.

تدیّن به هر دین، یعنی پذیرش هر دین، مبتنی بر آزمودن منابع وکتب آسمانی آن دین است که باید آنها را به ضابطهٔ عقل بسنجیم.

منابع فعلی یهود و نصارا، در زمینهٔ اصول عقاید ـ یعنی مبنایی‌ترین عقاید انسان،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

مانند توحید و نبوّت ـ سرشار از مطالب ضدّ عقلی است.

«تورات»، خدا را جسم می‌داند؛ آن هم جسمی که در قالب بشری درآمده و یعقوب با او کُشتی می‌گیرد که از او نبوّت بگیرد، ولی خداوند به او نمی‌دهد و سرانجام، خدا چاره‌ای نمی‌بیند و برکت نبوّت را به یعقوب می‌دهد تا از او رها شود! این مضمون را در چندین نسخه از تورات (عبری، عربی، فارسی و ترکی) دیده و عیناً خوانده‌ام. در حالی که عقل می‌گوید که خداوند، جسمی نیست و آفرینندهٔ مخلوقات نباید سنخ آنها باشد؛ بلکه باید غنی مطلق، بی‌نیاز به معنای جامع آن، نامحدود به معنای کامل، و خارج از تمام حدود (اعمّ از حدود خارجی، ذهنی، وهمی، فکری و...) باشد.

آیینی که برای خداوند فرزند قائل است، با اصول کلّی عقلی مطابق نیست. عقل می‌گوید که نیاز به فرزند، عجز و ضعفی است که بشر، گرفتار آن است؛ در حالی که خداوند، از چنین نارسایی‌ها مبرّاست. لذا کلام سورهٔ توحید را می‌پذیرد: ﴿**لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد**﴾.

در باب نبوّت، تورات می‌گوید که دو دختر حضرت لوط بعد از طوفان نوح و غرق شدنِ تعداد زیادی از مردم، به فکر ازدیاد نسل بشر افتادند. لذا برای خدمت به بشریّت، تصمیم گرفتند به پدر خود شراب بدهند و پس از مست شدنِ او، با او نزدیکی کنند و صاحب فرزند شوند. آنگاه می‌گویند که حضرت داوود و سلیمان و چندین پیامبر دیگر، از همین نسل هستند.

این دیدگاه، با عقل منافات دارد. عقل، کلام قرآن را می‌پذیرد که در باب پیامبران می‌گوید: ﴿**إنّهم عندنا لمن المصطفین الاخیار**﴾. (ص (۳۸) / ۴۷) آنان برگزیدهٔ خدایند برای هدایت بشر و لذا باید خودشان از همهٔ افراد امّت خود، حتّی نیکان آنان، برتر باشند؛ در حالی که نسبتهای غلط بیان‌شده، پیامبران را نه تنها از نیکان بالاتر نمی‌برد، که از اراذلِ امّت نیز پایین‌تر می‌آورد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

۳. مستقلّات عقلیّه، مبنای قبول دین (۲)

«عقل» حکم می‌کند که انسان همواره، به همراهی با حجّت خدا نیاز دارد تا آیین عبودیّت را از او فراگیرد و در اختلافها، به او رجوع کند. بر این اساس، هم اصل نبوّت ثابت می‌شود و هم مدّعیان نبوّت را می‌توان سنجید که کدام یک از آنها بر حقّ است، یعنی مطابق با عقل سخن می‌گویند و کدام باطل است؛ یعنی کلامش مخالف عقل است.

وقتی عقل، نبوّت حضرت محمّدبن عبدالله ﷺ را پذیرفت، ادّعای او را که آخرین پیامبر الهی است، می‌پذیرد. امّا به این پرسش می‌رسد که برای همراهیِ هماره با حجّت خدا ـ به ویژه در مواضع اختلاف ـ چه باید کرد؟

در اینجاست که به اصل «تداوم حجّت» می‌رسد. یعنی این‌که بشر، پس از پیامبر نیز به کسب فیض از حجّت خدا نیاز دارد؛ زیرا آموزه‌های پیامبر، ممکن است در معرض تحریف (لفظی یا معنایی) قرارگیرد و فرقه‌هایی بر این اساس، پدید آید که همگی مدّعیِ پیروی از پیامبر باشند.

علاوه بر این، نیاز همیشگی انسان به عبادت در شئون مختلف، نیاز به راهنمای معصوم را می‌رساند؛ زیرا بشر همواره متّکی بر دانش اکتسابیِ نارساست و در عین حال، اسیر خواسته‌های نفسانی و مطامع شیطانی است که همان دانش محدود را تحت الشعاع قرار می‌دهد و به سمتِ همان هوا و هوسها سوق می‌دهد.

عقل می‌گوید: حجّت خدا همواره بر روی زمین باید باشد، با چند ویژگی؛ ازجمله: علم الهی، قدرت الهی، عصمت از گناهان تا آیینهٔ سبّوحیت و قدّوسیّت و تنزیه خداوند باشد. و این حجّت همواره باید روی زمین زندگی کند تا بر انسانها حجّت باشد.

به حکم عقل، این حجّت باید همانند پیامبر، منصوب از طرف خداوند متعال باشد؛ چراکه بشرِ زمینی ظلمت‌زده را نرسد که مبلّغ ارادهٔ الهی را بشناسد و به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

دیگران بشناساند.

به هر حال، هیچ مذهبی در جهان، امروز چنین مطابقتی با عقل ندارد؛ بجز مذهب تشیّع. در دینهای غیر اسلام، ارتباط مستقیم با عالم الوهیّت نیست. در مذاهب اسلامیِ غیرشیعه نیز چنین پیوند مستقیمی نمی‌بینیم. حتّی در میان فرقه‌های شیعه (مانند زیدیّه، واقفیّه، اسماعیلیّه و مانند آنها) نیز ادّعای حجّت معصومِ مرتبط با وحی را ندارند. فقط شیعهٔ امامیّهٔ اثناعشریّه است که عقیده دارد:

ـ زمین از حجّت خدا خالی نیست.

ـ حجّتهای خدا (از آدم تا خاتم و امامان معصوم) همگی روی زمین بوده‌اند و اینک نیز حجّت خدا روی زمین هست.

ـ و اینان، تا قیام قیامت، یعنی تا زمانی که دنیا برپاست، وجود دارند.

شیعه کلام خود را از آیهٔ شریفهٔ قرآن گرفته که فرمود: ﴿**إنّما أنت منذر و لکلّ قوم هاد**﴾. (رعد (۱۳) / ۷).

ذیل این آیه، روایات متعدّد از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده، به این مضمون که: منم منذر (هشدار دهنده)، و امامان معصوم، در زمان خود هادی هستند.

در بعضی از این روایات، نام یک‌یکِ امامان را نیز آورده‌اند. اینان ندای لاهوت را به گوش ناسوتیان می‌رسانند. اینان‌اند حجّتهای الاهیّه پس از پیامبر که تا دامنهٔ قیامت، بر روی زمین می‌آیند. در نصوص شیعی آمده است:

الحجّة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق. لاتخلو الأرض من حجّة. (کلینی، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۴؛ نعمانی، ص ۱۳۶، ح ۱)

امامت، رمز خاتمیّت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است که بدون آن، نمی‌توان دربارهٔ جاودانگی اسلام در تمام زمینه‌ها، تمام زمانها و تمام مکانها سخن گفت.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

۴. تفاوت درجات انسانها (۱)

فلاسفه یک بحث مهمّ مطرح کرده‌اند، بدین صورت:

همهٔ ما در این جهان، می‌بینیم که خیلی از چیزها را فدای چیزهای دیگر می‌کنند، بدون این که مورد اعتراض عقلاء قرار بگیرد؛ یعنی اینکه این عمل، مخالف عقل نیست. به عنوان مثال می‌گوییم:

زحمت فراوانی که انسان می‌کشد تا انواع سبزیها، مثل یونجه وگندم و جو را به دست آورد: انتخاب زمین، شخم زدن، کود دادن، دروی علف هرزه‌ها، شیار زدن زمین، بذرکاشتن، کود دادن، آب دادن و مراحل دیگر؛ تا آن که به این سبزیها دست یابد. پس از این همه زحمت، آنها را درو می‌کند و دسته‌دسته را به گاو وگوسفند می‌دهد تا بخورد. تا این مرحله، هیچ فرد عاقلی به این انسان اعتراض نمی‌کند که چرا حیات گیاهان و نباتات را قطع کردی؟ چون دانی را فدای عالی کرده، عین عقل است؛ در حالی که اگر یک گاو را به خاطر خوردن سه خروار یونجه بکشند، این کار را زشت می‌دانند که عالی را فدای دانی کردن است.

در مرحلهٔ بعد، گاو وگوسفند را برای یک مجلس آدمها می‌کشند و هیچ عاقلی به این حرکت، ایراد نمی‌گیرد؛ چون باز هم دانی فدای عالی شده است. امّا عکس این حرکت را زشت و غیرعقلایی می‌دانند که عالی فدای دانی شود.

در میان اعضای بدن انسان نیز این تفاوت درجات وجود دارد؛ مثلاً مغز، مهم‌تر از دست و پاست؛ لذا اگر انسان از پشت بام بیفتد، سعی می‌کند که دو دست را سپر کند و دست او بشکند تا آسیبی به مغزش نرسد. سنگی که به صورتت می‌خورد، دست را پیش می‌کشی تا به چشمت نرسد؛ چون فدا شدن دانی برای عالی عین عقل است. این سلسلهٔ تفادی در عالم جریان دارد و مورد قبول عقلاست.

یک اصل فلسفی دیگر این است که: هر عالی‌ای سبب و علّت وجود دانی است و هر دانی، مقدّمهٔ وجود عالی است؛ یعنی عالی، غایت است و دانی، ذو الغایة. به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

تعبیر فلسفی، «غایت هر شیء، همان فاعل اوست». وجود دانی به برکت و طفیل عالی است. مثالی ذکر کنیم:

علف به برکت وجود حیوان ایجاد می‌شود. کسی که گوسفند و گاو نداشته باشد، علف تهیه نمی‌کند. گیاه مقدّمه‌ای برای ادامهٔ حیات حیوان است که بدون حیات حیوان، کسی به گیاه فکر نمی‌کند. همین‌سان، آفرینش حیوان برای انسان است؛ چون انسان نسبت به حیوان و حیوان نسبت به نبات، عالی است.

در میان انسانها نیز همین تفاوت درجات را می‌بینیم: هزار شاگرد را فدای یک استاد می‌کنند، نه عکس آن؛ چون استاد، عالی است و شاگرد، دانی. انسان دانی، معلول است و معلول به برکت علّت پیدا می‌شود. وجود معلول به علّت است نه علّت به معلول.

انسانیّت انسان وابسته به اعتدال او در چهار صفت اصلی است: حکمت، عفّت، سخاوت و شجاعت. مشکل انسانهای عادی این است که در بعضی از این صفات، جانب افراط یا تفریط دارند؛ مثلاً در جنبهٔ شجاعت، افراط به تهوّر می‌انجامد و تفریط به ترس، که هر دو منفی است. همین‌گونه در جنبهٔ سخاوت، افراط (یعنی اسراف) و تفریط (یعنی بُخل) نکوهیده است.

هرکس که این چهار صفت را به حدّ اعتدال کامل واجد باشد، فلاسفه او را «انسان کامل» می‌دانند وگاهی «کدخدای عالم طبیعت» می‌خوانند. به عقیدهٔ آنها، پیغمبر و امام ـ یعنی حجّت الله و خلیفة الله ـ همان انسان کامل است که نسبت آنها با انسانهای عادّی، نسبت عالی با دانی است، که اصول گذشته در مورد آنها صادق است.

از اینجا وارد این بحث می‌شویم که: آیا خداوند، پیغمبر را برای ما فرستاده؟ آیا پیغمبر ـ آن شهباز صاعد لاهوت و عقاب قاف جبروت ـ را در این قفس دنیا می‌اندازند و به رنج و زحمت می‌کشانند تا انسانهای عادی هدایت شوند؟ خیر،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

چنین نیست. این سخن مانند آن است که یک استاد نام‌آور را در یک روستا جای دهند برای تدریس به دانش‌آموزان سال اوّل ابتدایی؛ یعنی عین ظلم است که نسبت به استاد، روا دارند.

حقیقت این است که ما را به دنیا آورده‌اند تا وسیلهٔ کمال پیامبران و امامان باشیم. توضیح این‌که ریاضت، سبب کمال انسان می‌شود. اگر ریاضت بحق باشد، کمالْ حقّ است و اگر ریاضت باطل باشد، کمال باطل است.

به هر حال، زجر دادن به نفس ـ از راه درست یا غلط ـ سبب قوّت و تکامل آن می‌شود. رمز نیروی فوق‌العادهٔ اهل ریاضت ـ حتّی افراد بی‌ایمان ـ همین است. در این میان، یکی از مهمّ‌ترین ریاضتها که برای افراد حکیم پیش می‌آید، زیستن با فرد نادان است. شاعر می‌گوید: *«روح را صحبت ناجنس، عذابی است الیم»*.

پیامبران، گوهرهای الهی و استوانه‌های حکمت‌اند و ما افراد بشر، نادانهایی که آن بزرگ مردان در اثر همنشینی با ما، به ریاضت می‌افتند و به تکامل می‌رسند. پس ما را برای انبیا آفریده‌اند نه پیامبران را برای ما. البتّه در پرتو کمال آنها، ما هم به کمال خود می‌رسیم. ما به منزلهٔ تنهٔ درختیم و آنها میوه. درخت را به خاطر میوه‌اش آب می‌دهند نه به خاطر تنه و ساقه‌اش. انسان کامل، میوه است و بشر، درخت است. وقتی درخت را به خاطر میوه آب دادند، به طفیل میوه، خارها و علف‌هرزهای اطراف درخت نیز سیراب می‌شوند، ولی آنها علّت اصلی نیستند؛ لذا خارها و هرزها تا زمانی قابل تحمّل‌اند که مانع رشد درخت و ثمردهیِ او نشوند. به‌محض اینکه مانعِ رسیدن درخت به میوه شدند، آنها را می‌چینند و داخل تنور می‌اندازند.

بر این اساس می‌توان گفت که: زمین تا روزی برجاست که حجّةالله بر روی آن باشد. و انسانها تا روزی برجا هستند که حجّةالله در میان آنها باشد، وگرنه چه فایده‌ای از زندگیِ عادیِ انسانها؟

حدیث شریفی وارد شده است، به این مضمون:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

لولا الحجّة، لساخت الارض بأهلها. (نک: طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۷)

لو بقیت الأرض بغیر حجّة، لساخت بأهلها. (نک: صدوق، ***علل الشرائع***، ج ۱، ص ۱۹۸ـ۱۹۹، ح ۲۱)

خداوند سالها قبل از خلقت زمین، آدم ابوالبشر را به عنوان حجّت خود آفرید و سپس فرزندان او را که ساکنان این کرهٔ خاکی هستند. آخرین فردی که از دنیا می‌رود نیز، امام (حجّت خدا) است.

این مبانی که ضرورت وجود پیغمبر و امام بر روی زمین را نشان می دهد، برهانی بر حقّانیّت دین اسلام و مذهب شیعه است که سلسلهٔ نبوّت را تا وجود مقدّس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله جاری می‌داند و پس از ختم نبوّت، سلسلهٔ امامت را در دوازده امام، از امیرالمؤمنین تا حضرت مهدی علیهم السلام عقیده دارد و پس از شهادت امام عسکری در سال ۲۶۰، امامت را در وجود مقدّس فرزند برومندش مجسّم می‌بیند که در سال ۲۵۵ دیده به جهان گشود و امروز در زمین، زندگی می‌کند و تمام موجودات، به برکت و طفیل وجود مقدّس او، به حیات خود ادامه می دهند. **الذي ببقائه بقيت الدنيا، و بيمنه رُزق الورى، و بوجوده ثبتت الأرض و السماء.**

۵. تفاوت درجات انسانها (۲)

براساس مبانی فلسفی، این جهان باید روح و قیّم و قیّومی داشته باشد که هستیِ این عالَم بزرگ به وجود او کامل و تمام شود. هر شیئی به مقام شیئیّت می‌رسد، موکول به همین روح است که دانشمندان منطق آن را «فصل اخیر» و فلاسفه «جوهر شیء» می‌نامند. هیچ شیئی بدون این جوهر، وجود نمی‌یابد. رنگ بدون پارچه، حرارت بدون آتش و آفتاب، برودت بدون آب و یخ ممکن نیست. این اشیاء عرض هستند برای آن جوهر.

جوهر نسبت به عرض، مثل معنی نسبت به لفظ است. جوهر، لابس است و عرض، لباس آن. حیات بدن موکول به آن است که روح، قیّم و قیّوم آن باشد و اگر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

روح نباشد، بدن می‌میرد و از کار می‌افتد.

روح قبل از بدن وجود داشته، با بدن هم هست و پس از بدن نیز باقی می‌ماند. بدن بدون روح مرده است، ولی روح بدون بدن وجود دارد. همان‌گونه که لابس پیش از این که لباس خاصّی بپوشد، وجود داشته است. لابس (انسانِ پوشندهٔ لباس) را نزد خیاط می‌برند که لباس مناسب او می‌دوزد. امّا پس از کهنه و پوسیده شدن لباس، فرد لابس همچنان هست و لباس دیگر بر تن می‌کند.

ابتدا روح ما آفریده می‌شود و سپس بدنمان را خلق می‌کنند. تعلّق روح به بدن، مانند تعلّق رئیس کشور به کشور و تعلّق ناخدا به کشتی است؛ یعنی علاقهٔ تدبیر و ادارهٔ امور. بدن برای روح است نه روح برای بدن.

انسان کامل (یا به لسان شرع: حجّة الله)، مانند روح است برای این جهان؛ یعنی خداوند پیش از این عالم، او را خلق می‌کند. دورهٔ اقامت حجّة الله در این دنیا، مانند لباسی است که در این دورهٔ زمانی بر تن او می‌کنند. او پس از اینکه از جهان می‌رود، لباسش را عوض می‌کنند و لباسی از جنس جهان دیگر می‌پوشد، امّا باقی می‌ماند؛آغاز دارد، چون مخلوق است؛ ولی پایان ندارد، چون باقی است به بقای خدا.

روح این عالم، به منزلهٔ بدن است برای روح حجّة الله؛ بدن این عالم، مانند جسم است برای جسم حجّة الله؛ چون حجّت خداست، خدایی که خالق همه چیز است. این اصل عقلی را در زیارت جامعهٔ کبیره به این لفظ تعبیر کرده است:

أرواحكم في الأرواح و أنفسكم في النفوس. (صدوق، *الفقیه*، ج ۲، ص ۶۱۶)

حرف «في» در اینجا یعنی چه؟ اگر به معنای ظاهری بگیریم، نکتهٔ خاصّی نمی‌رساند. در این صورت به وضعی می‌رسد که بشر عادّی نیز هست؛ مثلاً اسم من نیز میان اسمها و روح من نیز میان روحهاست. آنچه در مورد پیامبر و امام معصوم اهمّیّت دارد، این است که «روح او در میان روحهای دیگران، مانند روح در تنِ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

روحهای دیگر است؛ نَفْس او مانند روح که در تن باشد، در میان نفوس است». یعنی فیویّت در اینجا، فیویّت قیمیّت و قیمومیّت است. به عبارت دیگر: روح شما قیّوم روحهاست و جان شما قیّوم جانها... بقای جسم ما به جسم حجّت خداست، روح او بالاتر از اینهاست. جسم او، روح جسم من است و نفس او، روحِ نفس من. روح انسان با تمام لطافتی که دارد، مانند بدن است، برای روح او.

چرا؟ زیراکه جسمِ حجّت خدا (پیامبر خاتم و امامان معصوم علیهم‌السلام) از سنخ جسم ما نیست: جسم ما برآوردهٔ خاک است: چه گیاهانی که سر از خاک برمی‌آورند و چه گوشت حیواناتی که از آن گیاهان می‌خورند و تمام آنها نطفه‌ای در صلب پدر می‌شود که در رحمِ مادر جای می‌گیرد. مقدّمات خلقت جسم ما این است. لذا جسم ما «کثافت» دارد و جسم حجّت خدا، «لطافت» که از سنخ نور است.

در مورد حجّت خدا (پیامبر و امام) در زیارت جامعهٔ کبیره می‌گوییم:

خلقكم الله أنواراً فجعلكم بعرشه مُحدقين حتّى منّ علينا بكم فجعلكم في بيوت أذن الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه.

و در زیارات دیگر می‌گوییم:

أشهد أنّك كنت نوراً في الأصلاب الشامخة و الأرحام المطهّرة، لم تنجّسك الجاهليّة بأنجاسها، و لم تلبسك من المدلهمّات من ثيابها. (طوسی، ج ۶، ص ۱۱۴)

نکتهٔ مهمّی در اینجا هست:

قدیم یعنی آنچه «**لا أوّل له**»، منحصر به خداست و بس. غیر خدا، همهٔ ممکنات، حادث‌اند؛ نه تنها به حدوث ذاتی ـ در مقابل قِدَم ذاتی که تقدّم و تأخّرش فقط یک امر عقلی اعتباری است ـ بلکه به حدوث دهری که میرداماد بیان کرده و نزدیک‌تر به شرع و واقعیّات است. پس می‌گوییم: خدا بود و هیچ موجودی نبود، حتّی خاتم النبیّین. خداوند خاتم النبیّین را آفرید و ازکتم عدم به عرصهٔ وجود آورد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

سپس انوار دیگران به ظهور و بروز رسید. موجودات، لاحق و سابق و اسبق دارند. اسبق موجودات، خاتم النبیّین است، پس سیزده معصوم دیگر و آنگاه پیامبران و ملائک و دیگر موجودات به مراتب خود.

این معصومان، باقی‌اند به بقای خدا، در برابر ما که باقی هستیم به اِبقای خدا، و بین این دو، فرق است. در قرآن می‌فرماید:

﴿**کلّ من علیها فان، و یبقی وجه ربّك ذوالجلال و الإکرام**﴾. (رحمن (۵۵) / ۲۶ـ۲۷)

وجه الربّ، به عین بقای ربّ که ذو الوجه است، باقی است. وجه به خودی خودی هستی ندارد؛ هستی او به ذو الوجه است. وجه معنای حرفی است و ذوالوجه معنای اسمی. حرف باقی به بقای اسم است. و وجه باقی به بقای ذوالوجه.

لذا در فنای کلّی که دنیا و مافیها فانی می‌شوند و همه به ظلمت ماهوی خود بازمی‌گردند، همهٔ موجودات زوال دارند، جز رسول خاتم و دخت گرامی‌اش و امیر مؤمنان و یازده فرزندش علیهم‌السلام که زوال ندارند و باقی‌اند به بقاء الله. بدن ما بعد از فنا متلاشی می‌شود و از حالت ترکیب به بساطت برمی‌گردد؛ ولی بدنهای آنان که از طینت علّیّین است، هیچ تغییر نمی‌کند.

این بیانات، تفصیل نکتهٔ پیشین است که گفتیم: حجّت خدا، روح است برای اشیاء و لابس است برای لباس جهان و جوهر برای عَرَض بدن؛ مانند مغز نسبت به پوست. شأن پوست نگاهداری مغز است. پوست را می‌شکنند یا می‌درند تا به مغز برسند. لذا پس از رسیدن به مغز بادام، پوستها ارزش چندانی ندارد. بدنی که روح ندارد، باید زیر خاک برود. روح در تن عالم، حجّت خداست. دربارهٔ آنها می‌خوانیم:

بهم تحرّکت المتحرّکات و سکنت السواکن. (مجلسی، ج ۹۹، ص ۵۴)

منحصراً به آنها (به برکت آنها، به طفیل آنها، به دست آنها) است که متحرّک،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

حرکت دارد و ساکن، سکون.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب نفیس *إثبات الهدی*، حدود سیصد حدیث آورده است با عبارات مختلف، امّا به این مضمون که: زمین بدون حجّت خدا و خلیفهٔ خدا نمی‌شود. و حجّت خدا قبل از موجودات دیگر و همراه با آنها و بعد از آنها بوده و هست. حجّت خدا مخلوق است وگدای درگاه خدا؛ امّا مخلوق عالی و گدایی که نسبت به ما در رتبهٔ بی‌نهایت است.

۶. برهان امکان اشرف

ازجمله مسلّمات حکمت متعالیه، آن است که خداوند تعالی در جنبهٔ فیاضیّت و فاعلیّت، لایتناهی است؛ یعنی فیض او حدّ و عدّ و نهایت ندارد. همین‌گونه، استعداد و قابلیّت و لیاقت ممکنات نیز لایتناهی است. در این صورت، اگر تمام فیض الهی ناگهانی و در یک مرتبه به منصّهٔ بروز برسد، لازم می‌آید که غیرمتناهی محدود به حدّ شود که به بداهت عقلی، باطل است. در نتیجه، فیض خدا به تدریج و توالی به ممکنات می‌رسد. لازمهٔ این نکته درجه‌بندی ممکنات است که فیض اوّل، فیض دوم، و فیضهای بعدی پیش می‌آید، که اوّل، مقدّم بر دوم است و... و فیض مقدّم، اشرف و اعظم است بر فیض مؤخّر.

فلاسفه مثال آن را از نور خورشید می‌آورند؛ به این مضمون: نور آفتاب به‌طور ناگهانی همهٔ اشیاء را دربر نمی‌گیرد. شعاعهای نور، به‌تدریج در فضا پراکنده می‌شود؛ اوّل به اشیای نزدیک می‌رسد و بعداً به فضای دورتر. طبعاً هر شیئی که به خورشید نزدیک‌تر باشد، حرارتش قوی‌تر و نورش بیشتر است؛ و هرچه دورتر می‌شود، تشعشع و حرارتش کمتر می‌شود.

مثال دیگر: بخاری که در اتاق روشن شود، ابتدا هوای مجاور خود را گرم می‌کند، بعد هوای دورتر را؛ در نتیجه، هوای مجاور خود را گرم می‌کند، بعد هوای دورتر را. لذا هوای مجاور بخاری، گرم‌تر است تا هوایی که دورتر است. همین‌طور:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

صدای من که به گوش شما می‌رسد، به کسانی که نزدیک‌تر هستند، بهتر می‌رسد تا آنها که دورترند. موج صدا، از قوی شروع می‌شود و به ضعیف می‌رسد.

وجود مخلوقات عالم نیز درجات دارد. تقدّم و تأخّر این درجات، رُتبی است نه زمانی. در سلسلهٔ درجات وجود، از انسان می‌بینیم تا نباتات و عناصر. در میان انسانها نیز درجات می‌بینیم. انسان کامل، اوّل تابش نور الهی است و اوّل مخلوقی که خداوند، آفریده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر فرمود:

یا جابر، أوّل ما خلق الله نور نبیّك، ثم خلق منه کلّ خیر. (مجلسی، ج ۱۵، ص ۲۴، ح ۴۳)

اشرف ممکنات حضرت خاتم النبیّین است. خداوند از نور او، نور مقدّس امیرالمؤمنین را ابداع کرد، و از نور آن دو بزرگوار، انوار ائمّهٔ طاهرین را آفرید. و از آنها، انوار بعضی از پیامبران، و از انوار آنها، انوار بعضی از ملائکه را، به درجاتی که دارند. و آنگاه، از انوار آنها، صلحاء و مؤمنان را، تا برسد به موجودات پلید و پَست. این سلسله، از اشرف تا اخسّ پیش می‌آید.

فیض الهی، به این سلسله به مردم می‌رسد؛ همان‌گونه که در مورد تابش نور خورشید و حرارت بخاری و صدای گوینده (به عنوان مثال) گفته شد. لذا اشاره می‌کنم که حجّت خدا، اشرف از انسان عادی است، تا آنجا که باید گفت که با انسان عادی قابل قیاس نیست. هر زمان که قرار باشد فیض حقّ به ما برسد، ابتدا باید به حجّت خدا برسد و سپس به انسانها، به درجات خودشان، که در این سلسلهٔ درجات و مراتب، سلمان و ابوذر مانند ما نیستند.

فیض حیات، فیض رزق، فیض رحمت، فیض جود و کرم و دیگر فیضهای الهی،ابتدا به انسان کامل و ولیّ وقت می‌رسد و سپس به دیگران، به درجات و مراتب خودشان.

امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره می‌فرماید:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

بکم فتح الله و بکم یختم. (صدوق، ***الفقیه***، ج ۲، ص ۶۱۵)
خداوند، به حجّت خود، آغاز می‌کند و به حجّت خود، پایان می‌بخشد.

أن ذُکر الخیر، کنتم أوّله و أصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه. (همان، ج ۲، ص ۶۱۶)
هر خیری، از حجّت خدا آغاز می‌شود و بدو ختم می‌شود. اصل و فرع خیر و نقطهٔ شروع و پایان خیر، حجّت خداست.

این است که او، مجرای فیض خداست. پس تا زمانی که یک موجود در روی زمین است (اعمّ از انسان، حیوان، نبات، جماد و...) حجّت خدا نیز باید روی زمین موجود باشد. براساس این تبیین برهانی، رکن مذهب شیعه روشن می شود که عقل و استدلالی است. به این برهان، وجود مقدّس خاتم الانبیاء و فضایل او روشن می شود و به تبع آن، دوازده امام از نسل و سلالهٔ او.

نکتهٔ بعدی این است که این نورهای پاک در فضای خاک جای دارند و روی زمین زندگی می‌کنند. این بزرگواران باید در هیکل جسمانی باشند تا بشر بتواند به فیض الهی دست یابد.

توضیح اینکه:

برای اینکه فیض از فیّاض برسد، هم فاعلیّت فیّاض شرط است و هم قابلیّت گیرنده. اگر گوینده قدرت بیان نداشت، یا شنونده قدرت فهم مطلب را نداشت، در هر حالت، انتقال مطلب صورت نمی‌گیرد. کلام شامخ استاد عالی‌رتبه را کودک پنج ساله نمی فهمد. این کلام را باید به درجات آسان کرد تا کودک بفهمد. خورشید، با تمام نورافشانی که دارد، چشم من قدرت دیدن نور او را ندارد. این نور باید به در و دیوار بخورد تا ما از آن بهره گیریم.

خداوند در فعّالیّت و فیّاضیّت، کامل و تامّ است؛ امّا این طرف برای گرفتن فیض نیازبه قابلیّت دارد. بعضی فلاسفه و عرفا قابلیّت را از لوازم ماهیّت دانسته‌اند که

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

درست نیست. قابلیّت را هم خود خدا می دهد. ولی به هر حال، سنخیّت میان این دو باید باشد تا فیض الهی به انسانها برسد.

این است که به پیامبر اعتراض می شد که چرا در هیکل و قالب بشری است و چرا خداوند، برای هدایت ما، ملائک نمی فرستد؟ خداوند در پاسخ فرمود:

﴿**و لو جعلناه ملکاً لجعلناه رجلاً و للبسنا علیهم ما یلبسون**﴾. (انعام (۶) / ۹)

گویندهٔ حکیم به ظرفیّت شنونده نظر می‌کند تا سخن او مفید واقع شود.

امام معصوم علیه السلام از زبان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله فرمود:

إنّا معاشر الأنبیاء أُمرنا أن نتکلّم الناس علی قدر عقولهم. (کلینی، ج ۱، ص ۲۳، ح ۱۵)

همچنین:

ما تکلّم رسول الله بکنه عقله قطّ. (همان‌جا)

پیامبر به اندازهٔ کشش عقل مردم با آنها سخن می‌گوید؛ لذا هیچ‌کس را نیافت که به اندازهٔ عقل بلند خود با او سخن بگوید. در روایات آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام تنها مخاطب پیامبر به این درجه بود.

به این مثال دقّت کنید:

آبشار بلندی که چهارصد متر ارتفاع دارد، اگر در زیر آن سنگ قرار بگیرد، سوراخ می شود. انسان اگر زیر آب این آبشار برود، نه تنها امکان شنا ندارد که می میرد. باید آبشار در نهرها جاری شود تا انسانها و حیوانها وگیاهان بتوانند از آب آن بهره‌گیرند.

حجّت خدا اگر در قالب مادّه نباشد، شعاع نور آن به قدری قوی است که نمی‌توان به او نظر کرد؛ چه رسد به این که بتوان بهرهٔ علمی و هدایتی از او گرفت.

دقّت کنید! اگر قرار بود که ما از عالمِ غیرمادّی مستقیماً کسب فیض کنیم، خداوند، مستقیماً به ما هدایت می داد و دیگر احتیاجی به پیامبران نبود. امّا به همان دلیل که به واسطه‌ای مثل پیامبران و امامان نیاز داریم، باید این مخلوقات

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

نوری در هیکل و قالب بشری باشند تا ما بتوانیم از آنها استفاده کنیم. ما حتّی امکان استفاده از جنّ و ملک نداریم، چه رسد به مقام بلند و شامخ نبوّت و امامت.

این حکم عقل است، همان حکم عقلی که شیخ احمد احسائی و پیروان او نفهمیدند و گفتند که امام عصر علیه‌السلام در «عالم هورقلیا» است که آن را فوق اقلیم هفتم می‌دانست؛ با تفصیلی که شیخ احمد احسائی و سید کاظم دشتی در رساله‌های خود گفته‌اند.

همان‌طور که رسول خدا و یازده امام پس از حضرتش، با تمام مقامات و فضائل آسمانی، در روی زمین زندگی کردند، امروز نیز امام عصر، حضرت مهدی علیه‌السلام در روی زمین است و از برکت وجودش همهٔ انسانها بهره می‌گیرند.

۷. عبودیّت کامل و عبد کامل

یکی از اصول مسلّم عقل این است که خداوند، بشر را برای بندگی و عبودیّت آفریده است؛ عبودیّتی که نتیجهٔ آن، ترقّی و کمال بشر می‌شود و خداوند سبحانه، از آن بی‌نیاز است.

گر جملهٔ کائنات کافر گردند　　بر دامن کبریاش ننشیند گرد

مثالی بزنیم: آفتاب در مقام شامخ خودش درخشندگی و تلؤلؤ دارد؛ چه ما از آن استفاده کنیم و چه خود را از آن محروم بداریم؛ چه او را مدح و ثنا گوییم یا بدگویی از آن کنیم. آفتاب کار خودش را می‌کند و نیازی به استفادهٔ ما ندارد. این ماییم که باید از آن استفاده کنیم، وگرنه چرخهٔ زندگی‌مان متوقّف می‌شود.

گردن نهادن به عبودیّت خداوند متعال، به معنای گردن نهادن به حکم عقل است؛ همان‌گونه که انسان در زندگی اجتماعی، خود را ملزم به مقرّرات اجتماعی می‌داند و این التزام را نشانهٔ ذلّت نمی‌داند. هیچ عاقلی نیست که انسانِ تابع مقرّرات جامعه را ذلیل و زبون بشمارد؛ بلکه چنین فردی را عزیز و محترم می‌دانند که خود، به اختیار خود، از بعضی اراده‌های فردی چشم پوشیده تا نظم زندگی اجتماعی به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

هم نخورد. عبودیّت بشر، از این نسخ است؛ یعنی گردن نهادن بـه حکـم خـدای حکیم که امر و نهی او، همه از روی حکمت است، نه منافع شخصی دارد، نه نیازی به آفریدگان خود، و نه عجز و ضعفی که به قدرت‌نمایی و خودکامگی منجر شود.

در بندگی انسان، قرب حق تعالی پیدا می‌شود که کمالی است اتـمّ و جـمالی است اعظم که اساساً برای آن آفریده شده‌ایم. در قرآن می‌فرماید:

﴿**و ما خلقت الجنّ و الإنس إلّا ليعبدون**﴾. (ذاریات (۵۱) / ۵۶)

﴿**و ما أمروا إلّا ليعبدوا الله مخلصين له الدين**﴾. (بیّنة (۹۸) / ۵)

خداوند جواد است. در تعریف جود گفته‌اند: «**الجود إفادة ما ينبغي، لا لعوض و لا لغرض**». چنین جودی منحصر به خداوند متعال است که در ازای بخشش خود، نه عوضی می‌خواهد که عائد به ذات مقدس او شود، و نه هدف خـاصی را دنـبال می‌کندکه خارج از ذات مقدّسش باشد. اوکمالات را به ما بخشیده تا ما راکامل کند. راه کمال ما، بندگی اوست.

این کمالات غیرمتناهی است: علم، قدرت، رأفت، رحمت، سلطنت، شفقت، امن و امان، رفاقت، سلامت، سیادت، عفو، بخشش، کرم، الی غیرالنهایه.

نکتهٔ مهمّ این است که هر کمالی، عبادت مخصوص خود رادارد. برای روشن‌تر شدن مطلب مثالی بزنیم: بزرگداشت انسان صاحب شـخصیّت، کـاری پسـندیده است، امّا در مورد یک دانشمند، یک تاجر، یک فرمانده نظامی، یک رئیس کشور، و... تفاوت دارد. حتّی القاب تکریم و لحن نامه یا خطاب که برای هرکدام از اینان به کار می‌رود، هریک با شأن خاصّ او تناسب دارد و نمی‌توان برای دیگری به کار برد.

تناسب کلام با مخاطب، از مهم‌ترین عناصر حُسن بیان است. هرچه این تناسب، بهتر و بیشتر رعایت شود، درجهٔ آن ادیب و حکیم را می‌رساند.

بعد از ذکر این مثال، می‌گوییم:

خدای متعال، شئون و کمالات مختلف دارد: عالم، معلّم، سلطان، رفیق، شفیق،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

انیس، حبیب، جلیس، قهّار، منتقم، شافی، غنیّ،... عبودیّت در برابر هر شأن و هر کمال، برنامه‌ای خاصّ خود دارد. برای شفای مریض، او را بـه اسـم «یـا شـافی» می‌خوانند، برای ادای دین، اسم «یا غنیّ» او را می‌خوانند، برای رفاقت بـا او بـه عبارت دعای مشلول می‌گویند:

یا رفیق یا شفیق! فکّني من حَلَق المضیق و اصرف عنّي کلّ همّ و غمّ و ضیق.

(مجلسی، ج ۹۲، ص ۴۰۰)

برای انس با او به عبارت دعای کمیل می‌گوییم:

یا نور المستوحشین في الظّلَم. (کفعمی، ص ۵۶۰)

کسی که رمز این کلمه را بفهمد، فرصت مغتنم بیداری ثلث آخر شب را از دست نمی‌دهد. افسوس که به این وادیها نرفته‌ایم. یک ثانیه جلوهٔ لطف الهی که بـه دل بیفتد، لذّتش از دهها سال عمر بی‌حاصل بیشتر است.

امّا در برابر جلوهٔ «**سیّد السادات، إله الآلهة، جبّار الجبابرة**» که دارد، عـبودیّت و عرض ادب به گونهٔ دیگری است. گداییِ من آینهٔ آقاییِ اوست. صورتی از آقـاییِ خود در آینهٔ گداییِ من می‌اندازد و بدین سان، آقایی خود را به من نشان می‌دهد. من می‌گویم:

ربّ زدني علماً و عملاً و ألحقني بالصالحین.

این درخواست من که جهل مرا نشان می‌دهد، آینهٔ دانایی مطلق اوست.

وقتی انسان در مسیر عبودیّت افتاد، جان او محل تجلّی صور خداوند می‌شود. این یکی از معانی جملهٔ مشهور است که:

العبودیّة جوهرة کنهها الربوبیّة.

به عبارات دعای عرفهٔ امام حسین علیه‌السلام بنگرید:

أنت الذي مـننت، أنت الذي أنـعمت، أنت الذي أحسـنت... أجمـلت... أفضلت... أکملت...رزقت... (مجلسی، ج ۹۵، ص ۲۲۱)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

و جملات پس از آن که حدود سی مورد از الطاف الهی را برمی شمرد. پس از آن، دربارهٔ خودش عرضه می دارد:

أنـا الذي أسأت، أنـا الذي أخـطأت، أنـا الذي همـمت... جـهلت... غفلت...سهوت... (همان‌جا)

و جملات بعدی.

همین‌گونه به مناجات حضرت امیر علیه السلام در مسجد کوفه بنگرید:

أنت المالك و أنا المملوك... أنت العزيز و أنا الذليل... أنت العـظيم و أنـا الحقير... (همان، ج ۹۱، ص ۱۱۰) تا آخر مناجات.

مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی می‌گوید:

بـنده را سـر بـر آسـتان سـودن　　بـهتر از پـا بـر آسـمان بـودن
نَـفَسی در رضـای حضرت دوست　　بـهتر از عـمر جـاودان بـودن
گه چـو زنـجیر سـر بـه حـلقهٔ در　　گـه چـو در، سـر بـر آسـتان بـودن

لذّت عبودیّت، به‌راستی، لذّتی شگفت‌آور است! کسی که بندهٔ خدا شد، غصّهٔ روزی نمی خورد، چون خداوندگار او به او وعده داده است:

﴿**و في السماء رزقكم و ما توعدون**﴾. (ذاریات (۵۱) / ۲۲)

در مشکلات، امید خود را از دست نمی دهد:

﴿**و من يتوكّل على الله فهو حسبه، إنّ الله بالغ أمره**﴾. (طلاق (۶۵) / ۳)

زمانی در سبزوار بودم و مشکلی برایم پیش آمده بود. به یکـی از اسـاتیدم در مشهد نامه نوشتم. او در جواب، این حدیث را برایم نوشت:

خف الله يكفيك من كلّ شيء.

یکی دیگر از اساتیدم نصایحی به شاگردانش داشت؛ ازجمله اینکه می‌گفت:

شما نوکری صاحب‌الزمان علیه السلام را بکنید، دیگر هیچ فکر نکنید؛ آقا به فکـر است؛ بیشتر از آنچه تو در فکر خودت باشی.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

این سخنان بدان معنی نیست که ما زندگی را تعطیل کنیم. رفتن در پیِ رزق و روزی وظیفه است؛ ولی با این رویکرد باشد که:

﴿**لكي لا تأسوا على مافاتكم و لاتفرحوا بما آتاكم**﴾. (حدید (۵۷) / ۲۳)

مناجات خمس عشر امام سجّاد علیه السلام را ببینید و در برابر جلوه‌های مختلف او، حالات گوناگون انسان را: تائبین، شاکین، خائفین، راجین، راغبین...الی آخر.

امام سجّاد علیه السلام در مناجات المریدین عرضه می دارد:

لقاؤك قرّة عيني و وصلك مُنىٰ نفسي و إليك شوقي... يا نعيمي و جنّتي و يا دنياي و آخرتي. (مجلسی، ج ۹۱، ص ۱۴۷)

گفتیم که هر کمالی و هریک از اسماء الله، عبادتی مخصوص خود دارد؛ ولی ما آیین این عبادتها را نمی دانیم. باید در هر زمان، «عبد کامل» باشد تا این آیینها را به ما بیاموزد. اوست که تجلّیات الهیّه را می بیند و در برابر هر اسمی، راه خشوع و بندگی مخصوص آن را نشان می دهد. این اصل عقلی را در قرآن بدین عبارت بیان می فرماید:

﴿**و جعلناهم أئمّة يهدون بأمرنا و أوحينا إليهم فعل الخيرات و إقام الصلوة و إيتاء الزكوة و كانوا لنا عابدين**﴾. (انبیاء (۲۱) / ۷۳)

این آیه در باب حجّتهای خدا (پیامبران و امامان) است که خداوند آنها را به عنوان «عابد» می ستاید؛ یعنی به‌راستی و بدون غلوّ و اغراق در کلام، عبد خدایند؛ لذا راه عبودیّت را می دانند و به ما می آموزند.

علّت تنوّع دعاهای مأثور از پیامبر و ائمّهٔ اطهار علیهم السلام همین است. در یک تقسیم، می توان آنها را چنین دسته‌بندی کرد:

ـ تعقیبات، که پس از نمازها خوانده می شود.

ـ دعاهای روزها. (ایّام هفته، ایّام ماه، ایّام مخصوص)

ـ تعویذات.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

ـ ادعیّهٔ سِرّ، که دریاها معارف در آنها موج می‌زند. در یک جمله‌اش به قدر ده برابر اسفار ملّاصدرا و شفای بوعلی حقایق می‌یابید.

ـ ادعیّهٔ حُجُب: حجابهای مختلف که از معصومان رسیده است.

ـ ادعیّهٔ قنوت: قنوتهای متنوّع معصومان.

ـ ادعیّهٔ احراز: حرزهای مختلف.

هرکدام از اینها، فضای خود را دارد و تکرار در آنها نیست. جناب سیّد ابن‌طاووس در مهج الدعوات گوشه‌ای از این حقایق را آورده است.

مطلب به اینجا تمام نمی‌شود. باب دیگر، نمازهای مستحبّی است که هرکدام، یک باب در معرفة الله است. دست کم یک بار، مفاتیح الجنان را کامل بخوانیدتا به این کلام برسید.

به هر حال، باید عبد کامل خدا روی زمین باشد تا این دستورهای عبودیّت را به مردم بدهد. این عبد کامل یا پیامبر است یا وصیّ او. چون نبوّت به وجود مقدّس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ختم شده، اوصیای او یکی پس از دیگری، این شأن تعلیم عبودیّت را ادامه دادند، تا امروز که حضرت بقیّة الله ـ ارواحنا فداه ـ قائم به این امر است.

این شأن مخصوص حجّت خداست و اگر زمین چنین بندهٔ کاملی نداشته باشد، خلقت آن لغو است؛ چون اساساً همهٔ مخلوقات برای عبادت آفریده شده‌اند و راه عبادت را کسی جز حجّت خدا ـ که منصوب و منصوص از طرف خداست ـ نمی‌داند. در این موضوع، امامت مانند نبوت، عهده‌دار ارتباط بشر با خدای بزرگ است. لذا در حدیثی که بزرگان شیعه و سنّی نقل کرده‌اند، به الفاظ و سندهای مختلف، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

من مات بغیر إمام، مات میتة جاهلیّة. (مجلسی، ج ۸، ص ۱۲، ح ۱۱)

فعلاً از تفصیل این مطلب درمی‌گذریم، امّا اشاره می‌کنیم که همان‌گونه که زیستن در زمان پیغمبر، بدون گردن نهادن به کلامش و بدون تبعیّت از راه هدایتش، انسان را

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

در فضای جاهلیّت (یعنی: کفر و نفاق) نگاه می دارد، رویگردانی از پیامبرو پیروی نکردن از امامی که از طرف پیامبر معرّفی شده ـ یعنی منصوب از طرف خدا است ـ به همین سان، انسان را در فضای کفرو نفاق نگاه می دارد.

به عبارت دیگر، ادای واجبات عملیّه (نماز و روزه و حجّ و دیگر فروع دین) بدون ادای واجبات علمیّه (عقاید: توحید، نبوّت، امامت و دیگر اصول دین) انسان را به نجات و سعادت نمی‌رساند.

در شناسنامهٔ هر مؤمن، سه امضا باید باشد: توحید، نبوّت، امامت. کسی که به این سه مطلب گردن نهاد، داخل کشور ایمان است و حتّی اگر مرتکب خلافی در عمل شد، به زندانش می‌برند؛ امّا مسئولیّت او را به عهده می‌گیرند. امّا اگر در برابر یکی از این سه اصل، سرکشی کرد، هرچه خیرات و مبرّات داشته باشد، او را از کشور ایمان بیرون می‌رانند و حاکم او را رعیّت خود نمی‌داند. لذا ایمان در کنار عمل صالح، خود به عنوان یک عمل مستقلّ به شمار آمده است. و قرآن همه‌جا، **«آمنوا و عملوا الصالحات»** می‌گوید.

آنچه گفتیم، توضیحی بود بر آیهٔ ﴿**یوم تدعو کلّ أناس بإمامهم**﴾ (إسراء (۱۷) / ۷۱)، که سیوطی ـ محدّث بزرگ اهل تسنّن ـ ذیل این آیه از رسول خدا نقل می‌کند که فرمود:

ندعوا کلّ أناس بإمام زمانهم و کتاب ربّهم و سنّة نبیّهم. (سیوطی، ج ۴، ص ۱۹۴)

امّا اگر از سیوطی بپرسیم که برای عمل به این حدیث شریف، امام زمان شما کیست، به جوابی نمی‌رسیم.

خداوند سبحانه را شاکریم که با ایمان به رسول خدا و ائمّهٔ هدی و حضرت بقیةالله ارواحنا لهم الفداء، پاسخ روشنی در برابر این پرسش به ما داده است.

و الحمدلله الذي هدانا لهذا، و ماکنّا لنهتدي لولا أن هدانا الله.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]

منابع

۱. حویزی، عبدعلی. ***نورالثقلین.*** قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.

۲. سیوطی، جلال‌الدین. ***الدرّ المنثور.*** قم: کتابخانهٔ آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.

۳. صدوق، محمّدبن علی‌بن بابویه. ***علل الشرائع.*** قم: مکتبة الداوریّ.

۴. ـــــــــــ. ***الفقیه.*** قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم)، ۱۴۱۳ق.

۵. طبرسی، احمدبن علی. ***الاحتجاج علی أهل اللّجاج.*** مشهد: مرتضی، ۱۴۰۳ ق.

۶. طوسی، محمّدبن حسن. ***تهذیب الأحکام.*** تهران: دارالکتب الاسلامیّة، ۱۳۶۵ ش.

۷. کفعمی، ابراهیم‌بن علی. ***المصباح.*** قم: رضی، ۱۴۰۵ ق.

۸. کلینی، محمّدبن یعقوب. ***الکافي.*** تهران: دارالکتب الاسلامیّة، ۱۳۶۵ ش.

۹. مجلسی، محمّدباقر. ***بحارالأنوار.*** بیروت: مؤسّسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق.

۱۰. نعمانی، محمّدبن ابراهیم. ***کتاب الغیبة.*** تهران:مکتبة الصدوق، ۱۳۹۷ ق.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.7.3]